

گابریل خوزه گارسیا مارکز

از عشق و شیاطین دیگر

ترجمه

جاهد جهانشاهی



مؤسسه انتشارات نگاه

تهران - ۱۳۸۵

گارسیا مارکز، گابریل، ۱۹۲۸ - م Garcia Marques Gabriel

از عشق و شیاطین دیگر / گابریل خوزه گارسیا مارکز؛ ترجمه جاهد جهانشاهی.

تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۵، ۲۰۵ ص.

ISBN: 964 - 351 - 303 - 3

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: Del amory otros demonios

این کتاب در سال‌های مختلف توسط مترجمان و ناشران مختلف به چاپ رسیده است.

۱. داستان‌های کلمبیایی - قرن ۲۰ م. الف. جهانشاهی، جاهد، ۱۳۲۵ - ، مترجم. ب. عنوان.

الف ۱۵/گ ۱۵/PZ۳/ ۸۶۳/۶۴ ۱۳۸۵

کتابخانه ملی ایران ۲۶۶۵۰ - ۸۵

گابریل خوزه گارسیا مارکز

از عشق و شیاطین دیگر

ترجمه جاهد جهانشاهی

چاپ اول (نگاه): ۱۳۸۵

لیتوگرافی: اردلان

چاپ: اهل قلم

شمارگان: ۲۰۰۰

شابک: ۳ - ۳۰۳ - ۳۵۱ - ۹۶۴

مؤسسه انتشارات نگاه

دفتر مرکزی: خیابان ۱۲ فروردین، شماره ۲۱، طبقه سوم

تلفن: ۶۶۴۰۵۱۹۶ فاکس: ۶۶۴۶۶۹۴۰

فروشگاه: خیابان ۱۲ فروردین، شماره ۲۱، طبقه همکف

تلفن: ۶۶۴۸۰۳۷۹

مقدمه

روز ۲۶ اکتبر ۱۹۴۹ روزی نبود که با اخبار مهم به همراه باشد. استاد کلمنته مانوئل زابالا^۱ سردبیر روزنامه، که اولین فعالیت نویسندگی ام را به عنوان گزارشگر، پیش او طی کردم، با دو سه پیشنهاد ساده کنفرانس صبحگاهی را به اتمام رساند. به هیچ یک از دبیران و وظیفه خاصی محول نکرد. دقایقی بعد مطلع شد که قصد دارند مقبره‌های معبد سابق سانتاکلارا^۲ را نبش کنند، و سردبیر بدون کمترین انتظار و چشم داشتی به من مأموریت داد:

«برو سری به آن جا بزن و ببین نظرت چیست.»

از صد سال پیش معبد تاریخی کلاریسینی^۳ ها^۳ به جای بیمارستان مورد استفاده قرار می‌گرفت و اکنون قرار بود فروخته شود و به جایش هتلی پنج ستاره بنا گردد. اتاق جانبی و ارزشمند عبادتگاه به خاطر ریزش سقف آجری درگذر زمان، تقریباً بدون حفاظ به حال خود رها شده بود. ولی هنوز هم سه نسل از اسقف‌ها، راهبه‌ها و سایر برگزیدگان در سرداب‌های آن مدفون بودند. اولین اقدام این بود که گورها را تخلیه کنند، و استخوان‌های مردگان را که کسانی ادعایی

1. MAESTRO CLEMENTE ZABALA

2. SANTA CLARA

3. KLARISSINEN

نسبت به آن‌ها داشتند، در اختیارشان قرار دهند، و باقی استخوان‌ها را درگوری دسته جمعی به خاک بسپارند.

حفری غیر مسئولانه با گورها باعث حیرتم شد. کارگران گورها را با تیشه و کلنگ نبش می‌کردند، تابوت‌های متعفن را بیرون می‌کشیدند و با اولین تکان تار و پودشان از هم می‌گسیخت و استخوان‌هایشان از کالبد لباس‌های گرد گرفته و موهای ژولیده جدا می‌شد. هر چه مقام مردگان ممتازتر بود، به همان نسبت کار روی آن‌ها دشوارتر بود، چون مجبور بودند باقیمانده استخوان‌ها را بیرون بیاورند و درون تابوت را خوب واریسی کنند، تا سنگ‌های قیمتی، طلا و زینت آلات را کشف کنند.

استاد بنا در فواصل معین تاریخ سنگ نوشته‌ها را در دفترچه‌ای می‌نوشت و روی هر کدام کاغذی با درج نام مرده می‌گذاشت تا اشتباهی رخ ندهد. اولین چیزی که پس از ورود من به معبد جلب نظر می‌کرد، ردیف بلند و بالای توده‌ی استخوان‌ها بود که در اثر تابش آفتاب داغ اکتبر از حفره‌های سقف، دوباره گرم شده بودند. و هویت هر یک از آن‌ها از یادداشتی شناخته می‌شد که بامداد بر تکه کاغذی نوشته شده بود. هنوز با گذشت نیم‌قرن مراسم را احساس می‌کنم که سند تکان دهنده‌ای از دهلیز ویران زمان ایجاد کرده بود.

آن جا کنار تعداد کثیری از مردگان دیگر، جانشین سلطان پرو و معشوقه‌ی خصوصی‌اش، اسقف اداره‌ی ناحیه‌ی اسقفی دن

توریو دکاسه رس بی ویرتودس^۱، راهبه‌های بسیار و در جمع آن‌ها مادر خوزفا میراندا^۲ و دُن کریستوبال دِ اراسو^۳ دارنده‌ی درجه‌ی علمی رشته‌های هنری که نیمی از زندگی خود را وقف مثبت کاری سقف‌ها کرده بود، آرمیده بودند. گوری آن جا بود که با سنگ مزار مارکی دوم کاسالدوئرو^۴ و دن ایگناچیو دِ آلفارویی دونه‌ناس^۵ پوشیده بود، ولی هنگامی که آن را گشودند، متوجه شدند که خالی بود و هرگز از آن استفاده نشده بود، ولی باقیمانده‌ی لقب اشرافی دُنا اولالا دِمندوزا^۶ به همراه سنگ مزارش دورن قبر جانبی جای گرفته بود. استاد بنا برداشت خاصی نداشت: بعید نبود که یکی از اشراف مهاجر امریکایی لاتین که اصل و نسبت رومی داشته، گور خود را انتخاب کرده و سپس در گور دیگری به خاک سپرده شده بود.

در سومین فرورفتگی محراب اصلی، کنار کتاب مقدس، خبر قرار داشت. سنگ گور با اولین ضربه‌ی کلنگ از هم پاشید و از حفره‌ی پدید آمده موهای شفاف و درخشان مسی رنگی ظاهر شد. استاد بنا سعی کرد آن را به کمک کارگران و بدون آسیب بیرون بیاورد، ولی هر چه موها را بیشتر می‌کشیدند دنباله‌ی زیبا و باطراوت آن بیشتر ادامه

1. DON TORIBIO DE CACERAS Y VIRTUDES

2. JUSEFA MIRANDA

3. DON CRISTOBAL DE ERASO

4. MARQUES VON CASALDUERO

5. DON YGNACLO DE ALFARO Y DUENAS

6. DONA OLALLA DE MENDOZA

می‌یافت، سرانجام انتهای موها که به جمجمه کودکی منتهی می‌شد بیرون آمد و درون گودال توده‌ی کوچکی از استخوان‌های در هم شکسته بر جا ماند. سنگ گوری که بر دیوار نصب شده بود، شوره بسته و خطوط را محو کرده و تنها نامی بدون نام خانوادگی قابل رویت بود: سیروا ماریا دِنودوس لُس آنخه‌لس^۱. کمندگیسوی انبوه کودکی که بر زمین گسترده شد، بیست و دو متر و یازده سانتی متر اندازه گرفتند.

استاد بنا با خونسردی کامل و بدون کمترین تألم تعریف کرد که موی انسان حتی پس از مرگ، ماهانه یک سانتی متر رشد می‌کند و بیست و دو متر طول مو پس از گذشت دویست سال به نظرش رشد خوبی محسوب می‌شد. بر عکس، از نظر من این موضوع چندان عادی نبود، چون در کودکی مادر بزرگم از افسانه‌ی دخترک دوازده ساله‌ی اشراف زاده‌ای حکایت کرده بود که کمندگیسوانش را هم چون عروس به دنبال می‌کشید، دخترک از هاری جان باخته بود و در روستاهای کارائیب به خاطر معجزه‌های فراوانی که داشت از او به نیکی یاد می‌کردند. این فکر که گور یاد شده می‌توانست گور آن دختر باشد آن روز برایم در حکم خبر بود و سرآغاز این کتاب.

گابریل گارسیا مارکز

کارتاگه‌نا دِ ایندیاس^۲

1. SIERVA MARIA DE TODOSLOS ANGELES

2. CARTAGENA DE INDIAS